[illegible]

[illegible]

[illegible]

غایت [illegible]

رباعیه [illegible] | عالم [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رباعیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

مناجات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رباعیه [illegible]

یارب دل پاک جان آگاهم ده	آه شب و گریهٔ سحرگاهم ده
در راه خود اول ز خودم بیخود کن	[illegible] راهم ده
یارب بهمه [illegible]	در جملهٔ جهان [illegible] کن
[illegible]	از عشق خودم [illegible] کن
یارب برهانیم [illegible]	راهی [illegible]
بس [illegible]	یک [illegible]
یارب ز دو کون بی‌نیازم گردان	وز افسر فقر سرفرازم گردان
در راه طلب محرم رازم گردان	زان ره که نه سوی تست بازم گردان

لابد این رساله [illegible]

[illegible]

[illegible]

چه اوراد [illegible] باقیه

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
در عالم [illegible]	در [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	در [illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باب

ای [illegible]	[illegible] را

دل چه این در شب‌تاب را	[illegible] گوهر را

لاجرم نقره [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible]

در نقره [illegible]

ای در دل [illegible]	[illegible]

پس نقره [illegible]

[illegible] در نقره [illegible]	در [illegible] جمع [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] نقره [illegible]	جمعیت دل [illegible] جمع [illegible]
[illegible]	[illegible]

هر گوهر [illegible]	[illegible]

لاجرم [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	**لاجرم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دل از همه برکن و در یکی بند و از همه بگسل و در خدای پیوند او است که هر چه

و همه جانها و ... رباعی هر صورت که بینی ... که از روی ... خوش ...

رهرو چشم بر ... و دل بی ... که در ... همیشه جان ...

رفتم که تصفیه ... روادارم	حرف ... موج ... کردم
آهسته ... حال ... دارم	حسنی که ... ارد ... دارم
حسنی که ... قابل ... اند	آخر ... جانا ... اند
از هر چه ... خالی شد	آن ... که ... اند
ای خالق ... در ...	سرمایه ... که ...
هر ... که ... در ...	... دل ...

لایحه حسب ... حضرت کمال ... است ... جمیع

مراتب ... است ... که ... الباب ... مراتب

سبب ... صحیح ... که هر کس ... از ... است و هر ...

... از ... است و ... او است از روح ...

... و ... روایت و ... از ... دارای ...

روا داری ... که ... از ... و ... از ... رباعی

رفتم ... کار است ...	... چشم ...
... جهان ...	از ...
از لطف ...	...
از ...	ای ...

لایحه از ... اگر ... در ... است ...

در ... هر چه ... هر چه ... رنگ آن ...

و ... از ...

آن منقش که صورت کاینات از ظل کلیه یافت خرم خیال بلطف شد از اول

بر صفحه رب حسن این پیکر بیسر لا خیال شد که از خود بلا اصل مدید شد

و منشور سیاه و مشتری الوان و بر سر شفق این برادر همی گذشت

این استعمال درنه نگار ابر از زر همی در زمانی نزهت تیغ

بسر برده نگاری نقش از نظر جوی و آن قمر زبان و نقش

اشغال نداند در صفت و بعد از آن اوستاد و دیگر

کاینات ... ال دو در دست حیلی او وسطانه جان دردا

و همین دوار نظر در خیمه که از نو داوری ازین باداوری نمی جمن از ...

تغییر بی تغییر از دو نقطه و نقش تیغه تا ابحر که نقطه **رباعی**

گر دور دل رنگ لنگ ... شکر	در عاشق نقش او بیا بر
و دروی و هم نگار دروی خند	از نقطه ... نقش همی بر

از نیشتر چون ... تقسیم	در فصل دبیشی ... تقسیم
در دوری چون قلم نشسته دل	گر من کو نام ... تقسیم
گر من نگار بیستر بر شوق	دل در عمل ... سست
چون از صفت روی او بیرون	تا دل قشر عمل ... نقش **رباعی**

ور نیشتر آن سبب شد که بیشه ... دو چو صبح کی اورا ... نیسم ...

از صد لات ... بسر باشی به در لعل در فی صد در حصین حصن

و در دو بیست ... وجهی با در جمیع حرکات ... مزروق سایه

و ... نقش بعضی ... **رباعی** ...

نقشی ... ال ... ده ... دارم ... دل

دروی ... و در ... ال **رباعی** همی ... او ...

مجلس شمال جمع لطف ولان ... همتی ارزد دو کنف ال

[illegible] معنی [illegible] گلشن [illegible] نقطهٔ [illegible] مطالب [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] هرچه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] (رباعیه)

یارب [illegible] خود بستم	[illegible] خود بستم
در هستی [illegible]	تا از خودی [illegible] خود بستم
هر آنکه [illegible]	[illegible]
رفت [illegible]	[illegible] (لاکه)

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

پس [illegible]	[illegible]

[illegible] (رباعیه) [illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] (رباعیه)

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] (لاکه)

[illegible]

[illegible]

از باطن ورای گنبد الله ذات بی‌چون گنبد بر الذات حسن ذات در جهات روی نه

کلف مرجعه از دل بر خشود و لذات سر بر درجات سر آورده و از حق جمعیت

جمعه زعقلو و بال هر شی بر آمد ز رحم اتفاقه رباعیه ای ... بالاجگاه

ای ... بالاچگاه	لذات جمال ساختم در قفسه
وی که ... زیاد و کاه	لایحه حسن مطلب صدق ... ست عده

که الله ذات ... در جهان باید ... که تمامی همه راز

رتبت و تقویت آن ... دار بر ... آنست ... رواد و چون دلدار

که اگر با ... در ... آن نسبت کرده عشق ... الا

چه ... عکس ...	رباعیه ز عود الم ... ز عشق
ز ... الم ... عشق	حقاکه ...
ز ... عشق	لایحه حقیقت ...

و هستی او را انحطاط و پستی نه مقدس است از سمت تغیر و تبدل و مبرا است

از وصمت تعدد و تکثر از همه نشانها بی‌نشان نه در علم گنجد و نه در عیان بیرون شد

و چون همه از وی پیدا و او به چشم نهان جز ها بود در رگ و او از لطف ادراک

برون چشم سر در مشاهده جمالش حیران ... رباعیه

بی نام و نشان گشت ز ما ...	هم فهم و هم ... در ...
ذات ...	ذات ...
بس ...	...
اهل ...	...

لایحه لطف ... که ... تمکن ... معقولات ...

اطلاق ... معقولات ... که در ...

امری است در ... که ... می شود در ...

متعلق گشته و تعینی از تعینات لاحق او گشته و کار بقطع منظور گردید و حقیقت مستغرق

که هستی او بذات خود است و هستی باقی موجودات بوی و به کنه غیر از وی معلوم

نیست در خارج باقی موجودات عارض ویند و قایم بوی حق است که تنها ذات

کمال تعالی و معانی و صفات او را بقدر آن کمال برسیده والعلم عند الله

اسم بر حضرت حق سبحانه نیست به معنی دیگر رباعیه

هستی که بسی حقیقت موصوفست	جوهر عرضی عیان حقایق دیده
لیکن به یکی شهود لایق شهود	عین است عین وجود و مشهود

لایحه معرفت غیر دانستن حق است بقید الفعل و غیر دانستن حق است بقید العموم

و این مثال علم ذات است باعتبار تعلق علم و فنا در باعتبار رعایت

وحدت باعتبار ارادت و ... که ... مفهوم ... کرده‌اند

اما حقیقت تحقق ... داشته باشند که ... متعدد ... ملکه

محسوسات واحد و اسماء و صفات نیست و اعتبارات او رباعیه

ای در همه شان ذات تو پاک از همه شین	نه در حق تو کیف توان گفت و نه این
از روی تعقل همه غیرند صفات	با ذات تو از روی تحقق همه عین

لایحه ذات من حیث هی از همه اسماء و صفات معراست و از همه نسب و اضافات

مبرا اتصاف او باین امور باعتبار توجه است در عالم ظهور اما در مرتبه ثبوت

که او را نسبت علم و نور و وجود و شهود حاصل گشت و نسبت علم مقتضی عالمیت

و معلومیت شد و نور مستلزم ظاهریت و مظهریت و وجود و شهود مستتبع واجدیت

و موجودیت و شاهدیت و مشهودیت و همچنین ظهور که لازم نور است مسبوق به بطون

و بطون بذاته مقدم و اولیت و نسبت ظهور بسیار مستلزم اخریت و ظاهر

و باطن و همچنین در کل نسب و اضافات و نسب الهیه و صفات

متضمن است جمیع نسب و شئون را و ... جلوه داده او

شئون مستجن در [illegible] بمنزله‌ی درختست در هسته [illegible] جمیع مراتب [illegible] الوحدة

ذات و ظهور او بمظاهر نعت و تعینات رباعیه [illegible] بکلی جز [illegible] نشود [illegible]

هر نکته که [illegible] روی [illegible]	زاخت [illegible] گشت حال جمال
در [illegible] با هم [illegible]	[illegible] تعین [illegible]
[illegible] از تو [illegible]	الا [illegible] گشت [illegible]
[illegible] آن [illegible]	خورشید چون [illegible]
در [illegible] شد [illegible]	[illegible]
فالعلم [illegible]	دیگر [illegible]

و حقیقت اعیان مشتمل بر جمیع قابلیات و چون [illegible] از جمع [illegible]

و اعتبارات [illegible] و اعتبار [illegible] از جمع [illegible]

تعالی که [illegible] بیک [illegible] مرتبه احدیت و مراد [illegible] است

ذاتست و باعتبار اتصاف او بجمیع صفات و اعتبارات مرتبه الهیت

و مرتبه ظهور و الوهیت و [illegible] و اعتبار [illegible] و واحدیت

بعضی از اهل [illegible] گفته‌اند که اتصاف ذات با آنها باعتبار مرتبه جمعیت حاله

مشروط باشند تحقق وجود	چون [illegible]

و غیر [illegible] باشند چون حیات و علم و ارادت و غیرها و [illegible] اسما و صفات

الهیه [illegible] و صورت [illegible] ذات [illegible]

و [illegible] حقایق الهیه [illegible] ظاهر [illegible]

و بعضی از اهل [illegible] گفته‌اند که اتصاف ذات باعتبار [illegible] گویند

[illegible] و [illegible] است که [illegible] از [illegible]

[illegible] ذات [illegible] الهیه است [illegible]

[illegible] و آثار [illegible] و [illegible] و بعضی [illegible] گویند از [illegible]

عبارتست از آن صورتها با احدیت جمع شئون و ظهور آثار و احکام بحسب استعداد

ظهور جمیع اسماء الهیه یعنی الربوبیه الذاتیه بر خلاف مراتب جزئیه

و ضعف و قابلیت و استعداد بر حسب کمال فرق دارند از انبیا و اولیا بعضی را

از استعداد ظهور بعضی بیش از بعضی علی الاختلاف المذکور چون

مظهر آن حضرت ذات با احدیت جمیع شئونها الالهیه و الکونیه ازلا و ابدا

در جمیع این حقایق کونیه متسلسل است و لهذا مقتدیست و متجلی همه در عالم

ارواح و همه در عالم مثال و همه در عالم حس و شهادت همه در دنیا و همه در آخرت

و مقصود از خلقت تحقق و ظهور جلال ... [illegible] کمال جلاء و استجلاء است

کمال جلاء یعنی ظهور او بحسب این اعتبارات و کمال استجلاء یعنی شهود او خود را

بحسب همین اعتبارات و این ظهور و شهود عینی و علمی حق خود را شهود

مجملا در مظاهر تفصیلی که عالمست و ازانکه ظهور داد در نفس ... [illegible]

از آن نفس که خود را به اعتبار غیر و غیریت و این ظهور علمی عینی حق ... [illegible]

تفصیلا در مجالی عینی پس لازم کمال ... [illegible] یعنی عینی مظهر

اسم جلال و اعتبارات ذات که جمیع اشیا و انوار ... [illegible] درجه

مراتب حقایق الهی و کونیه مراتب سفلی ... [illegible]

وحدت ... [illegible] تجمیع صورها و احکامها ظهور و ... [illegible]

فی المراتب و این حقیقت از وجوب جمیع صور مستغنی است ... [illegible]

لیس از یعنی عالم ... [illegible] رباعیه داماں عشق ... [illegible]

زان لحظه که یار باشی غافل	حیف است ... [illegible]
گر ماه و گر مه بود ... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	در ... [illegible]
از وجه آن ... [illegible]	... [illegible]

والله [illegible] مستغنی است	در خور همه [illegible]
از [illegible] مستغنی	لاکه جمیع تعینات [illegible]

انواع [illegible] کمالی [illegible] جمع [illegible]

[illegible] وجود [illegible] همه [illegible] جسم [illegible]

[illegible] و آنچه [illegible] جسم [illegible]

در جسم [illegible] جسم [illegible] و آنچه [illegible]

[illegible] در حقیقت [illegible] جمع [illegible]

جوهر و عرض [illegible] جمع [illegible]

[illegible] حقیقت

[illegible] ذات [illegible] ذات [illegible]

[illegible]

[illegible] ذات [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ذات [illegible] در مرتبه علم [illegible] اعیان ثابته [illegible]

ذات ما در مرتبه [illegible] بواسطه [illegible] چهارم [illegible] آثار ایشان [illegible]

مراتب [illegible] اعیان [illegible]

والله [illegible]

[illegible] چهارم [illegible]	رباعیه مجموعه کون [illegible]
که هم شمس [illegible] ذره [illegible]	[illegible] ذره
جز ذات حق [illegible] دایم حق	تا چند [illegible] چشم [illegible]
[illegible] معدن [illegible]	[illegible] ذات حق [illegible]
این [illegible]	لاکه [illegible]

ذات [illegible]

مطلق از جمیع اوصاف و از اثبات در کلیه [illegible] از جمیع [illegible]

در بیت [illegible] در ذات [illegible] زیرا که این نسبت [illegible]

و [illegible] و [illegible] از [illegible] جز [illegible]

و از جمله [illegible] تعالی

[illegible]

مظهر [illegible]	رباعیه	در ذات حق [illegible]
[illegible] ذات [illegible]		این [illegible]
[illegible]	لایحه	[illegible]

[illegible] حقیقت

[illegible]

در ذات [illegible] نسبت [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رباعیه

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

لایحه [illegible] مطلق [illegible] مظهر

[illegible] مطلق [illegible]

[illegible]	رباعیه	[illegible]
[illegible]		[illegible]

[illegible] لایحه [illegible] مطلق [illegible]

از مقیدات تکالیف برسد که ستم تمهیدی مخصوص بعضی مطبق باشد

قبول جمیع ممالک روی زمین	(شعر) قرب و آیات علی قلمش باشد
چو قصه فصل الخطاب قلمش باشد	بر جمله بغلان [illegible]
تو پادشاه عالم که قلمش باشد	ای دار فیض [illegible]
فضل و کرم سعادت عوض	بر سر [illegible] شد اورا
دارالامان [illegible]	(الحکم) استغنای مطلق [illegible]

ذات دولت [illegible] است تجمل زیب و زینت [illegible]

ای بخت [illegible]	فرح حیات و مجلس تو
[illegible]	[illegible] (الحکم)

لاجرم [illegible] و مجموع [illegible] در هر مرتبه [illegible]

و [illegible] که در [illegible]

مرتبه [illegible] الصدق [illegible]

[illegible] و [illegible] کرده [illegible]

جواب [illegible] الست [illegible]

ای [illegible] تحقیق	ولد [illegible] صدق [illegible]
[illegible]	[illegible] (الحکم)

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] از دولت الفاظ

و [illegible] جلال او [illegible]

[illegible] در حجاب و هم [illegible]

از [illegible]

ای در تو عیان نهان و نهان هم همه چیز	پیدا از تو هیچ و نهان همه چیز
از ذات تو مطلقش نشان نتوان یافت	کاو کاو که کند نشان همه چیز
هر چند که جان عارف آگاه بود	کی در حرم قدس تواش راه بود
دست همه اهل کشف و ارباب شهود	از دامن ادراک تو کوتاه بود
این جنبش کوی حسن و وادی عشق	جایی که شود حقیقت ادراک
حسن ازلی که در زمان و مکان بود	پیدا ز رخ خوبان و حلالم گشت

لایحه مرتبهٔ ثانیه تعین اول است تعینی جامع مر جمیع تعینات فعلیهٔ وجوبیهٔ الهیه را

و جمیع تعینات انفعالیهٔ امکانیهٔ کونیه را و این مرتبه مسمی است به تعین اول زیرا که

اول تعینات حقیقت وجوب ذوقی در مرتبهٔ ثانی است آخر مرتبهٔ ثالثه

الوهیت جامع جمیع تعینات فعلیهٔ موثره است مرتبهٔ رابعه تفصیل مرتبهٔ الوهیت است

و این مرتبه اسما و حضرات است و اعتبار این در مرتبه از حیث ظهور صفات

که صورت وجوب صفات و ظهور مرتبهٔ الوهیت جامع جمیع تعینات انفعالیه است

که از شأن اوست تاثر و انفعال و این مرتبه کونیت که مرتبهٔ عالم است و عوض

این دو مرتبه باعتبار ظهور علمی است که منعکس از لوازم اوست و آن کما هو

بر حقیقت صور حقایق و اعیان ممکنات است که تعقل صورت بخشش است که در جمیع

مراتب وجود حقایق مرتبه در سایر مراتب است در آن مراتب حقایق عین این

مراتب وجود حقایق است چه در این مراتب وجود حقایق در عین خارج

کان الله و لم یکن معه شیء رباعیه حالیست که در یکی گذشت و هم

هستی که ظهور میکند در همه شی	خواهی که بری بدو جز راهی که بدان
گر زان نعمت ذوقی دوری داری	بر لوح عدم لوح وجود
تا کی گردی و تو	حق را همه صادر عالم

عالم در حق و حق در عالم لایحه حقیقت تعینات که ذات الهیت آن

حقیقت هر شیء ثابت داد و در حد ذاته واحد است که در اعداد و رواست

او باعتبار کثرات متکثر بنسبت متعدد و در مراتب بارزه چون

جوهر که بیک سوت ذات او را حق و جهتی باقی است ذات او واحد بود الاعراض

متعدد و عرض متکثر متغیر و بیرون شکل نکثره یابد و حد و حدود

رباعیه ای برده حرف الف ولی بار دگر	پیدا و ... ولی ...
درجمه کاتب ... سهو و غلط	... غیر ... ولی ... دار غلط

این معنی تحقیق تجرد از اطلاق از ... و ... مذکور جهت دارد حیثیت

متعدد و متکثری که بواسطه ... او ... عشق و عالم ... عالم

عالم جهت و حق ... عالم عالم ... از ظهور ... حق ... حق ... الظهور

هیچ عالم ... که ... حقیقت است و ظهور و بطن و اول و آخر است

ازلیت و ابدیت ... هو الاول والاخر والظاهر والباطن رباعیه

بر شکل ... عشق صد ...	لا ... و ... صد ...
چیزی که بود ... حال	والله که ...
جسم ... نکته ... حال	... این عالم ...
گر ... عالم ...	... الحق ...

لایحه شیخ ... الرحمه در فصوص ... عالم ... الکل ...

در ... واحد که حقیقت ... ثابت و ... و ... الاعیان

والاعیان ... عدم ... و ... آید و اثر ... عالم

از ... عالم ... بی ... و ... بی ... جسد

والباب ... مطلع ... گراید ... جهان عالم

که ... از ... الاعیان ... که در ... معرفت ...

در ... جهان عالم ... از ... ...

نموده اند اما شواهد بر ثبوت آنکه ثبات جواهر منعدم است نموده اند دوری

حقیقت وجود است متجدد و با همه آن متجدد متبدل و دانسته اند

که عالم مجموع اعراض است که در عین متجدد و متبدل میشوند مع الانفاس که در عین واحد

جمع شده اند و در هر آنی از این عین زایل میشوند و امثال آنها

بل هم فی لبس من خلق جدید ناظر به واسطه تعاقب امثال در غلط میشود

وی ... آن را ... است و الاشاعره ... الاشاعره فی تعاقب الامثال

علی ما قالوا العرض ... العرض ... شخص العالم

فهو فی کل آن ... **رباعیه** ... از ...

امواج روان و بحر آسوده	عالم همه جاری است از هر سو
نهر روان بعینه آتش شمع	عالم ... از ... جاری
نهر جاری بطوری طاری	و نیز ... طورها طاری

است حسبانیه که ایشان را لاادریه و لاعنادیه سوفسطائیه گویند

وقالوا بالتبدل فی العالم باسره لیکن ندانسته اند که یک حقیقت است متلبس

به صور و اعراض عالم و متعینات متعدده متکثره و هر لحظه در صور دیگر ظاهر

در جلباب اعراض و جواهر و اعراض ... اینها صورت ... در خارج

سوفسطائی که از خرد بی‌خبر است	گوید عالم خیالی اندر گذر است
آری عالم همه خیال است ولی	هم در وی حقیقتی جلوه‌گر است

و اما ارباب کشف و شهود می‌بینند که حضرت حق سبحانه و تعالی

در هر نفس متجلی است به تجلی دیگر و در تجلی او اصلا تکرار نیست یعنی در هیچ دو آن

به یک تعین و شان متجلی نمی‌گردد بلکه در هر آنی تعینی دیگر و شانی دیگر ظاهر میشود

و در هر آن به دگر کیش متجلی گشته **رباعیه**	هستی که عیان نیست در او دورانی
در شان اگر صورت گردد هر آن	این نکته بجو ز کل یوم هو فی شان

گر یابد از کلام حق بهره‌ای **لایحه** وجود حق را نسبت که حق سبحانه را

اسما و صفات است بعضی لطفیه و بعضی قهریه و همه را در کار است و تفصیل

در مرتبهٔ جامعیت پس هر حقیقتی از حقایق که بلا واسطه حصول شامل

و از انقطاع موانع مستعد قبول فیض از رحمت رحمانیه در ازل بود و همی اقتضا

فیض کند و فایض شد بلا واسطه پس آثار و احکام آن حقیقت یعنی کمال

و منشأ کمال آن یعنی وجود از آن بسبب قبول استعداد حقیقی که

مقتضی اصل هستی تعینات وی در کثرت صورت از آن تعین متنوع گردد

و در بدایت انسلاخ از مقتضای رحمت رحمانیه یعنی که در نفس

تعین است پس باید یعنی تقدم در آن نشئهٔ استعداد مقتضی کند و

کرد رحمت رحمانیه حاصل و بعد از آن خاتمه پس در هیچ [illegible]

تعین واقع شود و در سه [illegible] حالی بعد مرود [illegible] مشتمل

بجو آید لا محجوب بلا واسطه حق مشاهده جمال است پس شد از و

که جو عالم زیبا حال است و از آن نشئه تا بی منوال **رباعیه**

[illegible]	[illegible]
در هستی [illegible]	وارد [illegible]
[illegible]	[illegible]
در [illegible] عالم را	[illegible]

لایحه دلیل رازی عالم [illegible] مجموعه است در عین واحد حقیقت

وجود است که در مرتبه [illegible] صور تعینات را که [illegible] در [illegible]

است غیر [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] را [illegible] ذات که او را

تحقق حصول یابد و درین مقدمه چند مطلب شد هم از سیاق الحدیث

للائمه دانسته شد که درین مقولات محفوظ است زیرا که معنی تجلی ذات

ذاتیست که معنی ذاتی دارد الهویه و مکاشف الهویه دارد

دانسته شد معنی صحیح و تعین مطلق است که ذات بذات خود موجود است

حکماء اعراض را داده اند اسباب [illegible] که انتهای این معقولات

[illegible] شده که [illegible] نشده بوده آن از جهان [illegible]

و بعلم و فهم قوت است بیشتر از حقایق [illegible] که متحد شوند از جای خود

بسیار این کلام [illegible] که از جهان [illegible] مجموع و کلمات

ناموع و بعد تسلیم همه باز بسیار نظر دانا [illegible] آن [illegible] واحد

[illegible] ظاهر بود [illegible] اگر چه [illegible] در حقیقت [illegible] از آن

عین واحد [illegible] که از [illegible] جوهر در [illegible]

عین واحد در مراتب تنزلات بتشخیص [illegible] کشف [illegible] حقیقت

و تعین است از [illegible] ظهور کمالات الهی در [illegible]

عالم [illegible] اراده الهی [illegible] مسمی [illegible] رباعیه

تحقیق [illegible] از [illegible] محمد	[illegible] محمد
خالی [illegible] حیات [illegible]	[illegible] نجات [illegible] محمد
کشتی [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] جمع	از جمع [illegible]
[illegible]	[illegible]

لایحه [illegible] کشف [illegible] محقق [illegible]

[illegible] که در [illegible] [illegible]

و آثار اعیان ثابته در حضرت علم که باطن صفات وجود است و بجز ازجمیع [illegible]

گو اعیان معدوم شده اند در خارج حالی که [illegible] از جهت ظاهری بسم اشیا

رسیده اند امر ربوبیت [illegible] خفیه اند و حالا است [illegible] و آنچه [illegible]

و مستور است حقیقت [illegible] معلوم است اما باعتبار تجلی احکام و آثار اعیان [illegible] ار

تجرد و ازلیه او آن حیثیت [illegible] و حد از لوازم اوست [illegible] حقیقت

بس همه از [illegible] حقیقی خود است که از ازل بود و ابد [illegible]

بسبب تجلیات بصورت کثرت احکام و آثار بتعینیه تعینی در می آید

و بتعدد و تکثر مینماید رباعیه بحریست وجود جاودان موج زنان

زان بحر ندیده غیر موج اهل جهان	بر ظاهر بحر و بحر در موج نهان
[illegible] بحر جمع [illegible] گشته [illegible]	[illegible] [illegible] [illegible]
چون آب حقیقت در [illegible] نهان	پیدا آمده [illegible] بحر [illegible]

تن بگرد [illegible] بی پایان هرگاه که چیزی در چیزی منعکس شود

ظاهر غیر مظهر است یعنی ظاهر دیگر است و مظهر دیگر و الا نیست آنچه منعکس شود

از عکس در مظاهر [illegible] و صور تعینات ذات حقیقت الا انعکاس حق مطلق

که [illegible] ظاهر است در همه [illegible] بر وجه [illegible] ظاهر است رباعیه

گر [illegible] آینه هر صورت	در هر رخ [illegible] خوبی صورت
در دانه روی شاهدان [illegible]	خوش [illegible] صورت
این آینه را [illegible] صورت تو	بی آینه [illegible] صورت تو
[illegible] در همه آینه ها	خود آینه [illegible] صورت تو

لایحه حقیقت هستی با جمیع شئون و صفات و اعتبارات که دارد [illegible]

موجودات باشند و در حقیقت [illegible] ساریست و لهذا اهل کمال [illegible]

[illegible] [illegible]	فرد	[illegible] [illegible]

زین آینه روی حسن صافی **رباعیه** هستی که بود ذات خداوند عزیز

اشیا همه در وی اند و وی در همه نیز	اینست بیان آنکه عارف گوید
بل همه چیز مندرج در همه چیز	**لایحه** هر صورت فعلی که هست از مظاهر

صادر نیست مگر در حقیقت از حق ظاهر در آن مظاهر است نه از مظاهر

شیخ رضی الله عنه در فص علیمی شعیبی فرموده فعلی الاعیان الثابته

فالمعالمات یعنی ان اضاف الیه فعل از نسبت فعل بسوی بنده

از جهت ظهور حق بصورت او نه از جهت نفس او در اینجا متعلم و معمول

متحمل دعوی قدرت و فعل خلاف اراده جمعی می داند **رباعیه**

از ما همه عجز و هستی مطلق است	هستی و وجود نفس ما است
این است مدار دعوی مهر و	این قدر و مرتبه از آن مهر
حسن ذات آن نفس وجود باشد	شرم هست شرم و دعوی

از نسبت فعل گر دلت خوش نیست	نسبت کن هر که را اوست نظر
وصاف خود ار جسم یا جانت آگاه	توزیع صفات خوش مکن تا آگاه
وحدت وی حال هستی از او	فاش است میان خیال و ظن تا آگاه

لایحه حسن از صفات ذاتی که در مظاهر ظاهر است دیگر بی حاجت از ظاهر

مظاهر است پس اگر چنانچه در بعضی از ادراک شری نقصانی واقع باشد

از جهت عدم است امری دیگر باز بود زیرا که صورت حیث به صورت حقیقت

دارد امری وجودی و شری متوهم است مثلا بواسطه عدم است امری وجودی دیگر آن

نه بواسطه آن امر وجودی هست حیث هو امر وجودی **رباعیه** هر نعت

هر نعت که او ز حسن خیر است و طلب	از نعمت ذات لایق معطی
هر وصف که او ز قبح شر است و وبال	و اللّه قصور رتبت آن

لایحه حکما در اراده وجود خیر محض است دعوی ضرورت نموده اند و از برای

تا تصحیح شود آنچه گفته اند و گفته اند که وجود مشترک است بمعنی آنست

و شرافت نسبت با آثار شریف او را از آنجهت است که کیفیت او کیفیت

زیرا که او از جهت کلیت از کمالات جمله [illegible] است بسبب شرافت

مراتب عالم [illegible] را کمالات لایقه [illegible] و همچنین [illegible] مشترک است شرافت

شریف او نه از جهت [illegible] باطن [illegible] است

و اما [illegible] از جهت زوال حیات و [illegible] است

[illegible]	رباعی	[illegible]
[illegible]		[illegible]
[illegible]	لکاتبه	شیخ صدرالدین قونوی قدس الله

سره در کتاب نصوص [illegible] که علم تابع [illegible] حقیقت

از حقایق [illegible] علم است [illegible] علم [illegible]

حقایق است در مرتبه [illegible] باشد پس آنچه ثابت [illegible]

علی الصفه [illegible] است مر علم را [illegible] الصفه [illegible] این [illegible]

غالب [illegible] احکام [illegible] در حقیقت که احکام [illegible]

غالبتر است [illegible] علم [illegible] در حقیقت که احکام اعیان غالبتر [illegible] نقص [illegible]

و مخصوص [illegible] حکم ثابت علم [illegible] در کلام شیخ [illegible]

رسید [illegible] و لا جمع کمالات [illegible]

و السلطنت غیر [illegible] حالت و قال بعضهم [illegible] قدس الله اسرارهم

[illegible] و از [illegible] علم [illegible] علم [illegible]

یکی آنکه [illegible] عرف [illegible] از علم گویند و دیگری آنکه [illegible] عرف [illegible] علم گویند

دوم قسم [illegible] حقیقت [illegible]

کمالات علم [illegible] در جمع [illegible] قسم [illegible]

مثلاً اگر کسی حروف از عالم انبساط زبان های سینه اوراق مرتسم کند

میان همه هندسی و بعضی از هندسی همه دوال نگیرد و کتابت بیش جاری سازد

و همچنین در القاء جسم ملکی تقویم کند و ظاهر جسم منکشف داند

مستکند و شکر زر و الا غیر ذلک پس از جمیعت علمیت جزای مقتضای

قابلیت قابل و عدم محل آنکه در ضمن جسم علم در صورت

طبیعت ظاهر شده است و علی هذا القیاس سرایت علم در سایر الموجودات

بس است ای جمیع الکمالات التابعة للوجود فی الموجودات باسرها رباعی

هستی بعطا ما که در دنو بیان	وانگه سرآن در همه عیب و هجان
بر وصف عینی که بود تابع آن	ره بر رخ عقل می نشسته دل

لایحه همچنانکه حقیقت هستی از جهت صرافت اطلاق خود بر همه سارست

در جمیع ذوات معقولات تحقیقی که در آن ذات عینی ذات حقیقت

آن ذات در وی عین وی بمعنی صفات کامله وقتیست مطلقه

در جمیع صفات مطلقات رسیده یه در ضمن صفات ای عین صفات

ایشانند چنانکه صفات ایشان در عین آن صفات کاملة عین آن صفات کامله اند

مثلاً صفت علم در ضمن علم عالم بجزئیات عین علم بجزئیاتست در ضمن علم

عالم بکلیات علم به کلیات و بمقتضای عین علم ذوقی و وجدانی که در ضمن علم

مبصر آنکه مکتب حروف شان عالم انبساط عین علمیت که اول حال اینست

و علی هذا القیاس سایر صفات والکمالات رباعی ای ذات

تو در ذات اعیان ساری	لطف تو در صفات شان ساری
وصف تو جوانب مطلق شان	در ضمن مظاهر از وجه کاری

لایحه حقیقت هستی ذات حضرت حق سبحانه و تعالی و هستی و

و جمیع ذات آن صفات او و لطف از دو مرحله هستی را متبسر

و لا تعجب از ... [illegible] ... آثار

حق را بشئون ذات او تعینی	[illegible]
[illegible]	ذات و صفت و فعل او [illegible]

کلام شیخ رضی الله عنه در بعضی مواضع فصوص مشعر بآنست که جمیع اعیان

ممکنات با کمالات ... در وجود ... که ... حق است سبحانه و تعالی

در بعضی مواضع دیگر مشعر بآنکه آنچه مترتب میشود ... حق است سبحانه

همین ... [illegible] ... عبارت ...

میان این دو کلام ... حضرت حق سبحانه ... [illegible]

که صورت ... [illegible] ... عبارت از ... حق سبحانه

از ... در حضرت علم ... اعیان ... استعدادات ایشان

و در تمام ... [illegible] ... حق سبحانه

منبع جمیع آثار ... [illegible] ...

مرتبه الوهیت که ... در مرتبه ... استعدادات اعیان ... [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

... [illegible] ... سبحانه و تعالی ... [illegible]

و ... [illegible] ... اعیان ... [illegible]

... [illegible] ... اعیان ... [illegible]

... [illegible] رباعی ... [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	لاجرم ... [illegible]

این ... [illegible] ... حضرت حق سبحانه و تعالی

وسیله‌ای نور و درج مطالب نصوص با تعلیل آگاه و رجال صاحب‌نظر

شنیده وسیع دانسته از شرح مطالب دانا و ولایت نشو و نما و بهبود جسم

صرف از صحت گفته صنعت ادوات تفکر آنچه در سالش در ادراک آن

موقوف گاهی بشود پس آن مطرب وقتی داد هر برزن در حضور اطفال [illegible]

چند باغی چیده [illegible] رباعی [illegible] از آن سخن [illegible] چند

لعل تری دیده تو بر غنچه	لعل رنگ [illegible] سخن [illegible] خیال
این بیت و هم در خیال چیز چند	دشمنه قصه چه چیز بهتر
در نه عشق هر کس بهتر	جان [illegible] شمع سخن
از هفت و شسته چمن بهتر	تا چو درای [illegible] محشر
کدام [illegible] در آن محشر	همیشه درد هجر [illegible]
با آن [illegible] صدف [illegible] محشر	این [illegible] سحر

سینه‌ام را کرده [illegible] بارش سحر	گم شده زبان [illegible]
من درد غصه بالله بس سحر	[illegible] اندر [illegible]
ولیکن [illegible] از [illegible] اندر	حسن جلوه [illegible]
با درد امان [illegible] اندر	جانی غم [illegible]
بجمله [illegible] شرح این غم [illegible]	سیع غم [illegible]

خلاصه کن [illegible] سلام

به نور [illegible] رسید [illegible] ختم [illegible]

این [illegible] مولانا

[illegible]

سنه ۱۲۲۲ [illegible]

[illegible]

تحفة الوزرا

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله اجمعین اما بعد این کتاب
مشتمل است بر آنکه حکما از [illegible] اختیار کرده‌اند و فواید بسیار در ضمن
هر حرفی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible]

دولت و [illegible] ملک [illegible] نفعی [illegible] و [illegible] سعادت
[illegible] دولت [illegible] [illegible] شود [illegible] که [illegible] تحفة الوزرا [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] **باب اول** در آنکه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] **باب دوم** [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] **باب سیم** در آنکه [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] **باب چهارم** در آنکه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
باب پنجم در آنکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

با مردم زیستن و نیکی کردن در آزادی و کشیدن از حرص و [illegible] بگذرد

باب ششم در آنکه چه چیز است [illegible] رجوع کار رها باید [illegible]

با کسان در کار با ایشان [illegible] و غرور و عصیان باب هفتم در آنکه چه چیز

بر همه صفت نیکوتر است عدالت و راستی و اخلاق و حلم و [illegible] و صبر و سنگینی

و نیکی حیا و شرم باب هشتم در آنکه چه چیز بر همه صفت [illegible] زشت است

حسد و حرص و ظلم و کبر و نخوت و خشم و غضب و کسالت و دل‌آزاری

باب نهم در آنکه چه چیز [illegible] صحبت [illegible] دوری [illegible]

و [illegible] چیزها [illegible] باب دهم در آنکه کدام [illegible] به سلاطین

[illegible] با [illegible] هشیار [illegible] کار باب یازدهم

در آنکه چه چیز [illegible] سلطنت [illegible] عدالت و شجاعت و مروت

و مروت سخاوت و عفو و رحم و بخشش باب دوازدهم در آنکه چه چیز

موجب سختی [illegible] باب سیزدهم

در آنکه چه چیز موجب [illegible] است [illegible] باب چهاردهم

در آنکه چه چیز نقصان دولت است [illegible] فرزندان [illegible]

[illegible] باب پانزدهم در آنکه چه چیز نشان بدبختی است

کاهلی [illegible] باب شانزدهم در آنکه [illegible] چه چیز [illegible]

بر همه کس [illegible] باب هفدهم در آنکه چهار چیز

سبب [illegible] بزرگان

[illegible] باب هجدهم در آنکه چه چیز است که [illegible]

[illegible] باب نوزدهم

در آنکه چهار چیز کار را تمام کند [illegible] با بزرگان [illegible]

[illegible] باب بیستم در آنکه چهار چیز [illegible]

و بهشتی نیز دیگر چهار چیز که مسلمانی بهشتی نقل از شعر آنکه بهشتی باب بیست و یکم

در آنکه چهار چیز از علامات سعادت است اول دعا و درست تالیف در همه حال

سعی در کسب حلال و همنشینی صالحان باب بیست و دوم در آنکه چهار چیز از علامات شقاوت

همنشینی بدان و جستن کمال با دل و نصیحت شنیدن از صلحا

و نقض عهد یاران باب بیست و سوم در آنکه از چهار چیز چهار چیز زاید که

از شهوت و تهمت از خشم و غضب از کبر و مال از حرص فقر باب بیست و چهارم

چهار چیز هلاک است حرص و عجب و نفس و حسد

و حسد کبر و نخوت طمع و شهوت باب بیست و پنجم در آنکه چهار چیز [illegible]

و زر و [illegible] با آتش [illegible]

و صبر در قضا باب بیست و ششم در آنکه چهار چیز [illegible]

که [illegible] فضل [illegible]

خشم و نقص جستن را باب بیست و هفتم در آنکه چهار چیز خورد و سایه و [illegible] است

[illegible] باب بیست و هشتم در آنکه چهار چیز [illegible]

[illegible] علم [illegible] در [illegible]

باب بیست و نهم در آنکه چهار چیز [illegible] علم [illegible]

باب سیم در آنکه چهار چیز [illegible] چهار چیز است [illegible]

[illegible] خشم [illegible]

باب سی و یکم در آنکه چهار چیز [illegible]

[illegible] باب سی و دوم در آنکه چهار چیز [illegible]

[illegible] باب سی و

سوم در آنکه چهار چیز [illegible]

[illegible] باب سی و چهارم در آنکه چهار چیز [illegible]

چهار چیز سپاس نعمت را پیدا و ثابت کند که دولت را افزون گرداند

باب سی و پنجم در آنکه چهار چیز نقل آورده‌اند و گفته‌اند را ترا گر چهار

[illegible] را انصاف [illegible] را **باب سی و ششم** در آنکه چهار کار [illegible]

چهار چیز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نیست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] **باب سی و هفتم** در آنکه چهار چیز

[illegible] [illegible] [illegible] از آن چشم [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] **باب سی و هشتم** در آنکه چهار چیز

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] **باب سی و نهم**

در آنکه چهار چیز [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] **باب چهلم** در آنکه چهار چیز

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

	[illegible]	
	[illegible]	
	[illegible]	
	[illegible]	
	[illegible]	
	[illegible]	
	[illegible]	
	[illegible]	
	[illegible]	

مناجات

الهی از سر همه آگاهی عالم به سر و نهان همه [illegible]

چگونه شرح مسئلت [illegible] چون از اسرار همه آگاهی

[illegible] دل من [illegible] از شرح احوالش همه آگاهی

[illegible]

[illegible] حال احوال [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آه و آه [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روزگار [illegible]

[illegible]

در این [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الکریم

[illegible]

[illegible]





